

ماشین تخریب یک روز هم متوقف نمی‌شود!

گفتگو با مورخ اسرائیلی ایلان پاپه

ترجمه: مارال س.

تا زمانی که تازیدن به ستم‌دیدگان مرزی نداشته باشد، دفاع از تاریخشان هم جغرافیا نمی‌شناسد.

یادداشت مترجم: ایلان پاپه (Ilan Pappé) تاریخ‌نگار اسرائیلی، در ۱۹۴۵ در فلسطین اشغالی در شهر حيفا متولد شد. او متعلق به جریان «تاریخ‌نگاران نو»ست که بازنگری انتقادی در تاریخ اسرائیل و صهیونیسم را در دستور کار قرار داده‌اند. در طول سال‌های گذشته، ایلان پاپه در همگامی با مقاومت فلسطینیان، تنها به مبارزات قلمی در افشای چگونگی و چرایی اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها و همین‌طور افشای جنایاتی که ایشان و متحدین‌شان در این راه مرتکب شده‌اند، بسنده نکرده است؛ او همچنین به‌خاطر حمایت عملی‌اش از «جنبش بایکوت محصولات اسرائیل، عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل و تحریم آن» (BDS) و تبلیغ فعالانه آن، و نیز فراخوانی که برای بایکوت دانشگاه‌های اسرائیل داده است، نوک پیکان حمله به رژیم آپارتاید اسرائیل را برنده‌تر کرده و می‌کند. او نه تنها در عرصه نظر، که در عرصه عمل هم همراهی خود را با «مردم فلسطین» و تقویت مبارزات رهایی‌خواهانه‌شان نشان داده است. ایلان پاپه از سال ۲۰۰۷ در انگلستان به سر می‌برد، او هم اکنون استاد تاریخ در دانشگاه اگسیتتر (Exeter) و مدیر مرکز مطالعات اروپایی در مورد فلسطین است.* در ادامه، گفتگوی وی را با گروهی به نام «دیوار گوش دارد - گفتگو برای فلسطین» (Le Mur a Des Oreilles) [کنایه از اینکه هیچ چیز مخفی نخواهد ماند] می‌خوانید که اخیراً در وبسایت همین گروه منتشر گردیده است. این گفتگو از زبان فرانسه به فارسی برگردانده شده است.

* * *

سؤال: ایلان، شما استاد و مورخ هستید، چندین کتاب به چاپ رسانده‌اید، در بین‌شان کتاب مشهور «پاکسازی قومی فلسطین» که در ۲۰۰۶ منتشر شده، اعتراضاتی را برانگیخته است. در سال بعد در ۲۰۰۷ شما به انگلستان جایی که هم اکنون در دانشگاه اگزتر تاریخ درس می‌دهید، نقل مکان کردید. شما متعلق به «تاریخ‌نگاران نو»ی اسرائیلی هستید که نسخه جدیدی از تاریخ صهیونیسم و دولت اسرائیل ارائه می‌دهند، از میان این مورخین شما به نقد رادیکال ابداع دولت اسرائیل می‌پردازید. چه زمانی و چرا انتخاب کردید که در کنار مردم فلسطین بایستید؟ این موضوع چه نتایجی در زندگی‌تان به بار آورد؟

ایلان پایه: تغییر نگاه در مورد شرایطی به این پیچیدگی یک فرآیند طولانی است که در یک روز به انجام نمی‌رسد و عموماً فقط با یک رخداد به وجود نمی‌آید. من کتابی [به نام] «خارج از قاب» [۱] نوشتم که در آن قصد داشتم این مسیر را توصیف کنم. مسیری که مرا از خروج از صهیونیسم به نقد رادیکال‌ش کشاند. اگر من می‌باید دست به انتخاب یک زمان، یک رخدادِ محرک بزنم، آن حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ خواهد بود. برای ما که در اسرائیل بزرگ شدیم، این جنگِ نخستین جنگی بود که بدون آنکه اجماعی بر سرش به دست آمده باشد، پیش برده شد. این جنگ برآیندی از یک انتخاب است، انتخاب اسرائیل در حمله [به لبنان]. و نخستین انتفاضه در پی این هجوم شکل گرفت. ترکیب این دو رخداد، برای افراد زیادی که مثل من از پیش تردیدهایی در مورد صهیونیسم و در مورد نسخه تاریخ قالب شده به ما در مدرسه داشتند، یک انقلاب محسوب می‌شد.

پس این سفر درازی است، و بعد از اینکه شما عزم‌تان را جزم می‌کنید که دست به چنین کاری بزنید، مقابل جامعه، حتا خانواده خودتان قرار می‌گیرد، و این شرایط ساده‌ای نیست. کسانی که اسرائیل را می‌شناسند، می‌دانند که جامعه اسرائیل خیلی یک‌دست و پویاست، پس زمانی که شما در برابرش می‌ایستید، این مسئله روی تمام وجوه زندگی‌تان تأثیر می‌گذارد. فکر می‌کنم این یکی از دلایلی است که به خاطرشان باید یک مقدار زمان بیشتری به افرادی مثل من داد تا سرانجام قدمی به سمت نقطه بدون بازگشت بردارند. این لحظه همان زمانی است که شما به خودتان می‌گویید: من آماده‌ام که از نظراتم دفاع کنم و مسئولیت تمام عواقب و پیامدهایش را در زندگی‌ام بر عهده بگیرم.

سؤال: چیزی که شما می‌گویید خیلی جالب است، چراکه اگر برای عموم پرواضح است که همه دولت‌ها سیستم تبلیغاتی خیلی کارآمدی دارند، اسرائیل وانمود می‌کند به یک سطح بازم عالی‌تری دست پیدا کرده است. نوریت پلد الهانان (Nurit Peled-Elhanan) که هر دوی ما او را می‌شناسیم، در یکی از کتاب‌هایش از روشی می‌نویسد که با آن عرب‌ها در کتاب‌های مدارس اسرائیلی توصیف می‌شدند، تا نشان دهد چقدر تبلیغات و شستشوی مغزی در نظام آموزشی اسرائیل قوی و شدید بوده‌اند و این مسئله از سن خیلی پایین [به اجرا در می‌آید]. از آنجا که شما شخص چنین تجربه‌ای دارید، آیا می‌توانید کمی بیشتر در مورد این موضوع برای ما بگویید؟

ایلان پایه: در واقع، القاء عقیده در اسرائیل خیلی مهم است، به احتمال قریب به یقین بیش از هر جامعه دیگری. این مسئله از یک نظام [سیاسی] اقتدارگراتر ناشی نمی‌شود، بلکه به این خاطر است که القاء عقیده از زمان تولد شما تا روز مرگ‌تان در جریان است. و هیچ کس انتظار ندارد که شما از آن بیرون بزنید چراکه شما به‌طور دائمی و پیوسته در آن غوطه ورید. همان‌طور که نوریت پلد الهانان در کتابش می‌گوید، این شرایط، قابل مقایسه است با شرایط یک فرد مذهبی که ملحد می‌شود و همچنان به این باور ادامه می‌دهد که شاید خدا وجود داشته باشد، و اینکه اگر گناهی مرتکب شود، خدا می‌تواند او را تنبیه کند. باید دانست که آدم‌ها تربیت و ساخته شده‌اند برای اینکه یقین داشته باشند آنچه به آنها گفته می‌شود، حقیقت محض است؛ و این [طرز تفکر] به قدری قوی است که آنها [برای خنثی کردن آن] باید همه چیز را زیر سؤال ببرند و از

صفر شروع کنند؛ هر چیزی را که یاد گرفته‌اند کنار بگذارند تا بتوانند خود را از [شرشان] آزاد کنند. با این وجود، من فکر می‌کنم که امروز شرایط برای نسل فرزندان من یا نسل نوریت کمی متفاوت است. آنها به لطف وسایل جدید ارتباطات و از جمله اینترنت خیلی بیشتر از آنچه ما آن زمان می‌دانستیم، از این مسئله مطلع‌اند. حتی اگر این سیستم القاء عقیده اسرائیلی هنوز هم خیلی کارآمد باشد، اسرائیل دیگر نمی‌تواند برای دستکاری [اندیشه و عمل] ساکنین‌اش تنها به آن تمسک جوید. اکنون جوان‌هایی هستند که دست به انتقاد از صهیونیسم می‌زنند. علاوه بر این، من امیدوارم که با این جنبش‌های اخیر در کشورهای عرب جهان‌اندکی باز شده باشد. ما می‌توانیم فکر کنیم که این جوامع خیلی هماهنگ (هارمونیک) بوده‌اند و اینکه این آدم‌ها از آنچه که در اطراف‌شان می‌گذشته هیچ چیز نمی‌دانستند، با این حال جنبش شیوع پیدا کرد. با چنین اوضاع و احوالی من امیدوارم که این مسئله تغییرات وسیعی را میسر سازد. برای افرادی از نسل من، [اوضاع] خیلی پیچیده‌تر بود، چون که نمی‌دانستیم اشکال دیگری از هستی وجود دارد؛ ما در حبابی بودیم که به سختی می‌شد از آن بیرون آمد.

سؤال: با وجود این، تصور می‌کنم که پذیرش این موضوع سخت باشد که هر چیزی را که به مدت سی یا چهل سال باور داشتیم غلط بوده است. در ملاقات‌ها و کنفرانس‌های متنوعی که من شرکت می‌کنم، به صورت معمول به اشخاصی از همین دست برمی‌خورم؛ مدافعین اسرائیل، که همان‌قدر در مورد تاریخ نزاع [اسرائیل و فلسطین] می‌دانند که من می‌دانم، و از وقایع جاری هم مطلع هستند، با این وجود به حمایت از اسرائیل ادامه می‌دهند. همیشه از خودم می‌پرسم چطور چنین چیزی ممکن است. با اندیشیدن به این موضوع به خودم می‌گویم که گذر از باورهایی که هستی خاص یک فرد را بنا کرده‌اند، یک مسیر شخصی و بی‌نهایت احساسی و درونی است. تصدیق اینکه اشتباه کرده‌ایم، اینکه تمام زندگی ما - به بیانی - فقط افسانه بوده است، ما را شدیداً در موقعیت شکننده‌ای قرار می‌دهد.

ایلان پایه: دقیقاً. من فکر می‌کنم که همچنین باید این موضوع را روشن ساخت که هر بار که یک جنبش ضد استعماری به مخالفت با یک عامل مستعمراتی برمی‌خیزد، این مسئله‌ای که شما گفتید، فضای خشونت‌آمیزی را به وجود می‌آورد، خشونت می‌آفریند. زمانی که شما تربیت شده‌اید تا باور کنید که کسانی که در سمت مقابل‌اند قادر به هیچ کاری جز اعمال خشونت نیستند، زمانی که دولت‌تان هر کاری می‌کند تا آنها را به سمت اعمال خشونت‌بار سوق بدهد، و اینکه [در مقابل] آنها ناچار هستند مرتکب سوءقصد - خودکشی (عملیات انتحاری) شوند، یا ناچار می‌شوند از غزه موشک بفرستند، شما به اینجا می‌رسید که تصور کنید که چنین چیزی صحت دارد. همچنین درک اینکه همه این مسائل در بستر (کانتکت) خشونت دائمی مورد تحلیل و بحث قرار گرفته‌اند، اصلی و اساسی است. بنابراین جدا کردن خشونت از دلیل این خشونت برای اسرائیلی‌ها خیلی سخت است. یکی از پیچیده‌ترین چیزها این است که برای اسرائیلی‌ها توضیح بدهیم که چه کسی محرک این خشونت بوده است. تا زمانی که آنها علل خشونت را در نیابند و باور داشته باشند که خشونت از ناکجا سر برآورده، این مسئله در اعتقاداتشان در برابر آنها می‌ایستد و آنها را در اعتقاداتشان می‌خشکاند.

سؤال: اینجا ایراد کار کاملن به آموزش و دانش برآمده از نقشی که رسانه‌های توده‌ای بازی می‌کنند، برمی‌گردد؛ به ویژه در اسرائیل، رسانه‌ها کارشان را انجام نمی‌دهند (یا به هر حال کارشان به صورتی نیست که می‌توان از کار رسانه‌ها در یک دموکراسی واقعی تصور کرد). خب این حرف به گوش می‌رسد که: «اما شما می‌خواهید که اسرائیل چه کار دیگری بکند وقتی که حماس هر روز ۱۵۰ موشک روی سدیروت (Sderot) پرتاب می‌کند؟ ما باید از خودمان دفاع کنیم!» رسانه‌ها تمایل دارند که تاریخ را به ماه‌های اخیر، به هفته‌های اخیر تقلیل بدهند، و مایل‌اند سازگارترین نقطه‌ء عزیمت را در نظر بگیرند، نقطه‌ای که مطمئن‌شان می‌کند که تفسیرشان از وقایع برای جمعیت کثیری مقبول خواهد افتاد. من فکر می‌کنم که تا زمانی که نهادهای تربیتی و رسانه‌ای کارشان را به درستی انجام ندهند، چرخه‌ء خشونت متوقف نخواهد شد.

ایلان پایه: قطعاً! و من فکر می‌کنم که یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، توفیق در یافتن راهی است که به ساکنین اسرائیل و غرب بفهماند چطور همه چیز شروع شد. زمانی که اولین استعمارگران صهیونیستی [به فلسطین] رسیدند و متوجه شدند سرزمینی که فکر می‌کردند خالی است، یا معتقد بودند که متعلق به آنهاست، در واقع مردم عرب را در خود جای داده است، ابتدا و پیش از هر چیز آنها را به عنوان بربرهای خشنی که کشورشان را تصرف کرده‌اند در نظر گرفتند. این اولین تصویری است که آنها درست کردند. آنچه که امروز اسرائیلی‌ها فکر می‌کنند و باور دارند از این تصویر تغذیه می‌کند. این همان ناانسان انگاشتن فلسطینی‌هاست، که از اواخر قرن نوزدهم شروع شده است و امروز هم ادامه دارد. چطور می‌توان برای مردم توضیح داد که [در نحوه‌ی تفکرشان] محصول این بازسازی هستند؟ این یکی از دشوارترین وظایف برای کسانی است که خود را به یک آموزش بدیل (آلترناتیو) متعهد می‌یابند، یا سعی دارند پیغامی متفاوت به جامعه‌ء اسرائیل انتقال دهند.

سؤال: درست به همین خاطر است که کار شما در تاریخ [کاری] اساسی و پایه‌ای است؛ [نتیجه‌ء] کار شماست که با تحلیل تاریخ، وقایع و آرشیوها فهم حال حاضر را ممکن می‌کند. برای اینکه کمی به عقب برگردیم، برخی می‌گویند که تعارض از سال ۱۹۴۸ آغاز شد و بعضی دیگر می‌گویند از سال ۱۹۶۷ شروع شده است. مایلم که شما برای ما -به لحاظ تاریخی- از چیستی اولین انتفاضه‌ء فلسطین بگویند که در سال‌های دهه‌ء ۱۹۳۰ علیه امپریالیسم انگلستان و علیه مهاجرت صهیونیستی تعیین کننده، صورت گرفت.

ایلان پایه: برای درک این رخداد، مهم این است که به عقب، حتا به پیش از ۱۹۳۶ برگردیم؛ باید به آخر قرن نوزدهم و ظهور جنبش صهیونیستی بازگردیم. صهیونیسم دو هدف شرافتمندانه داشت: اولین هدف پیدا کردن مکانی بود که یهودی‌ها بتوانند در آنجا -در یک دوره‌ء ضد یهودی فزاینده- با امنیت زندگی کنند. از طرف دیگر، برخی از یهودیان می‌خواستند گروه مذهبی‌شان را به گروهی ملی تبدیل کنند. [اما] مشکلات زمانی شروع شد که آنها زمین فلسطینی‌ها را برای به انجام رساندن این دو پروژه‌ء خود انتخاب کردند.

از آنجا که این سرزمین مملو از جمعیت بود، مسلم بود که باید از مسیر زور و راندن مردم بومی محلی از این مسأله گذر کرد. زمان زیادی طول کشید تا فلسطینی‌ها دریابند که برنامهء صهیونیست‌ها چه بوده است. زمانی که در ۱۹۱۷ قرارداد بالفور به امضا رسید، شستِ فلسطینی‌ها فورن خبردار نشد؛ این قرارداد موجب نشد که علیه سیاست‌گذاری‌های بریتانیا یا علیه استراتژی صهیونیست‌ها شورش کنند. استراتژی‌ای که پیامدهایش در ۱۹۳۶ دیده می‌شود: فلسطینی‌ها از زمین‌های خریداری شده توسط صهیونیست‌ها بیرون رانده شدند، و دیگران شغل‌هایشان را از دست دادند، چرا که صهیونیست‌ها به تدریج کنترل بازار کار را به دست می‌گرفتند. بنابراین روشن بود که معضل یهود اروپایی در این مسیر قرار گرفت که در فلسطین حل و فصل شود.

مجموع این سه عامل (امضای قرارداد بالفور، نخستین موج اخراج فلسطینیان، و در دست گرفتن کنترل بازار کار توسط صهیونیست‌ها) در نهایت فلسطینی‌ها را به این سمت کشاند که برای انجام کاری تلاش کنند و مترصد شوریدن باشند. همهء قدرت نظامی امپراتوری بریتانیا برای درهم‌کوبیدن این شورش به کارگرفته شد. انجام این سرکوب‌ها سه سال به طول انجامید، و نیازمند به کارگیری تاکتیک‌هایی بود که ابعاد دهشتناک بودن آن‌ها همانند تاکتیک‌هایی بود که بعدها اسرائیلی‌ها برای نابود کردن انتفاضهء فلسطینی‌ها در سال‌های ۱۹۸۷ و ۲۰۰۰ به کار بستند.

سؤال: خیزش ۱۹۳۶ در تاریخ خیلی مهم است. این دهقانان، «فَلَح» (Falah)، هستند که اسلحه به دست می‌گیرند. با خواندن کتاب‌های شما، به این نتیجه رسیدم که این شورش، اگرچه به صورت خشنی سرکوب شد، در عمل به هاگانا [۲] (Haganah) در سال ۴۸-۱۹۴۷ کمک کرده بود. فلسطینی‌ها در آن دوره خیلی ضعیف بودند، چون که مبارزین و رهبران بالقوه‌شان در سال ۱۹۳۶ کشته یا تبعید شده بودند.

ایلان پایه: دقیقن. نخبهء سیاسی فلسطینی در شهرهای فلسطین زندگی می‌کرد، اما پرتعدادترین قربانیان صهیونیسم در سالهای ۳۰ در دهات بودند. این همان دلیلی است که به خاطرش شورش آنجا به حالت انفجاری رسید، گرچه گروه‌هایی از شهرها به آن پیوستند. همان‌طور که شما گفتید، من در یکی از کتاب‌هایم نوشته‌ام که بریتانیا اکثر رهبران سیاسی و نظامی فلسطینی را روانهء زندان کرده یا کشته بود. در سال ۱۹۴۷ زمانی که اولین فعالیت‌های صهیونیست‌ها به عرصهء عمل رسید، -می‌دانیم که تفویض اختیار بریتانیا در آستانهء به پایان رسیدن بود-، جامعهء فلسطینی کاملن بی‌خطر و بی‌دفاع گشته بود. من فکر می‌کنم که این مسئله در ناتوانی فلسطینی‌ها در مقاومت کردن، و یک سال بعد - در ۱۹۴۸ - در پاکسازی قومی فلسطین سهیم بوده است.

سؤال: کار تاریخی شما موجب می‌شود که حجاب از روی اغلب افسانه‌های ساختگی در مورد اسرائیل کنار برود. از میان این افسانه‌ها، افسانه‌هایی هستند که ادعا دارند که اسرائیل خلق شده، چراکه در کتاب مقدس آمده که این خاک به مردم یهود بخشیده شده است. می‌توانید برای ما از تئودور هر تزل (Theodor)

(Herzl)، معروف به پایه‌گذار صهیونیسم، صحبت کنید؟ کسی که به هیچ عنوان فردی مذهبی نبوده و علاوه بر این حتا به زبان ییدیش [Yiddish، زبان یهودیان اشکنازی آلمان، که با الفبای عبری نگاشته می‌شود] هم حرف نمی‌زده.

ایلان پایه: قطعاً. یکی از عناصر صهیونیسم که به صورت عادی توسط تاریخ‌نویسان فراموش شده، جنبشی است که برای دنیوی (سکولاریزه) کردن زندگی یهودیان خلق شده بود. بعد از این مسئله، استفاده از کتاب مقدس برای توجیه کردن اشغال فلسطین ناممکن بود. من بنا به عادت صهیونیسم را جنبش کسانی می‌نامم که به خدا باور ندارند، اما با این حال خداست که فلسطین را به آنها وعده داده است!

فکر می‌کنم که امروز این یک مولفه اساسی معضلات درونی در جامعه یهودی اسرائیلی است. باید همچنین به یاد داشت که حتا پیش از هرتزل برخی اشخاصی که خود را به عنوان صهیونیست در نظر می‌گرفتند، کاملن از حضور فلسطینی‌ها در فلسطین آگاه بودند.

این افراد فلسطین را به همین صورت پیش‌بینی نمی‌کردند و برای مسئله امنیت یهودی‌ها در اروپا به راه حل‌های متفاوتی می‌اندیشیدند. برای احد هام [۳] (Ahad Ha'Am) برای مثال، فلسطین می‌توانست مرکزی معنوی باشد برای یهودی‌هایی که خود را در اروپا در امنیت حس نمی‌کردند و مجبور بودند از آنجا بروند، یا مجبور بودند در کشورهای اروپایی که در آنجا خطری تهدیدشان نمی‌کند، مستقر شوند.

اما مسیحیان صهیونیست، که در آن دوره وجود داشتند مانع این کارشان شدند. آنها باور داشتند که بازگشت یهودیان به فلسطین بخشی از برنامه الهی است. آنها قاطعانه می‌خواستند که یهودیان به فلسطین بازگردند، چرا که این موضوع بازگشت مسیح را سرعت می‌بخشد. و چون آنها ضدیهود هم بودند، این موضوع به آنها اجازه می‌داد که با یک تیر دو نشان بزنند: [چون به این ترتیب] آنها همزمان از شر یهودی‌ها در اروپا هم خلاص می‌شدند. بازگشت به [بازخوانی تاریخ] این دوره، از کارهای ابتدایی و پایه‌ای است؛ چون با این کار می‌توان نیروی فوق‌العاده‌ی ماشینی را دریافت که توسط نهاد امپریالیسم بریتانیا، صهیونیست مسیحی و قطعاً ناسیونالیسم یهودی خلق شد. و از آنجا می‌توان دریافت که زمانی که در پایان قرن نوزدهم [این] ماشین به حرکت درآمد، شانس خیلی کمی برای فلسطینی‌ها باقی گذاشت [باید به این مسئله بازگشت].

سؤال: شما حق دارید مفهوم ضدیهودی را به این آش شله‌قلمکار اضافه کنید. لُرد بالفور و اکثریت هدایت‌کنندگان سیاسی آن زمان ترجیح می‌دادند که یهودیان بروند با فلسطینی‌ها زندگی کنند، چون که آنها را نه در انگلستان می‌خواستند و نه در بقیه اروپا. ما کمی قبل از این گفتگو، از روشی که دانش منتقل می‌شود، از آموزش به طور عمومی و از تاریخ به طور ویژه، صحبت کردیم. اگر تاریخ که از اهمیت عمده‌ای برخوردار است، به صورتی صحیح تدریس شده بود، بی‌شک باعث می‌شد که نبرد برای عدالت در فلسطین به پیش برود؛ این طور نیست؟

ایلان پایه: همان‌طور که پیش‌تر گفتم، اگر شما رخدادها را در بستر (کانتکست) تاریخی خودشان نگذارید، اگر شما هیچ شناختی نسبت به وقایع گذشته، و از ریشه‌ستیز، نداشته باشید، خُب تصویر منفی‌ای را که جهان و

اسرائیلی‌ها از فلسطینی‌ها می‌دهند، می‌پذیرید. برای مثال، تروریسم فلسطینی ابداع شده از سوی اسرائیلی‌ها و کشورهای غربی، تروریسمی است که از ناکجاآباد می‌آید. آنها می‌گویند: «نمی‌دانیم چرا این مردم خشن هستند، شاید برای اینکه آنها مسلمانند، شاید این ناشی از فرهنگ سیاسی‌شان است»، و غیره...

اما اگر شما تاریخ را بشناسید، می‌توانید خود را به جای فلسطینی‌ها بگذارید و بگویید: «یک دقیقه صبر کنید، من ریشه این خشونت را می‌فهمم، می‌فهمم این خشونت چطور متولد شده است. اینکه بیابند خانه مرا غصب کنند، خودش عمل خشونت‌باری است. خواه من حق داشته باشم که به واسطه خشونت مقاومت کنم یا نه، این خشونت در واکنش به خشونت تصرف فضای من، تصرف مکانی که در آن زندگی می‌کردم، متولد شده است. و علاوه بر این، اگر این اشغال با آروزی دفع من به صورت فیزیکی همراه باشد، چه کار دیگری از من برمی‌آید؟»

بنابراین بعد تاریخی [ماجرا] برای فهم بهتر اینکه چرا ستیز طول کشیده، مهم است. اما همچنین نباید از نظر دور داشت که اگر ما برای مردم توضیح ندهیم چطور اطلاعاتی که در مورد شرایط به آنها منتقل می‌شوند، دستکاری شده‌اند، هرگز موفق نمی‌شویم که عقیده سیاسی آنان در مورد مسئله فلسطین را تغییر دهیم. این مسئله اساسی است، چراکه باید بتوان فهماند برخی کلمات مثل «روند صلح» در راستای چه [منافعی] به کار می‌روند و چطور برخی ایده‌ها مثل «اسرائیل تنها دموکراسی در خاور میانه است» یا «بدویت‌نمایی فلسطینی»، ابزار انتقال [یک تصور] می‌شوند.

باید آگاه بود که این زبان وسیله‌ای برای دستکاری اطلاعات و درست کردن یک تصویر و یک عقیده است، عقیده‌ای آن‌چنان قوی که نمی‌گذارد هیچ عقیده دیگری آشکار شود. بنابراین من فکر می‌کنم که باید تاریخ این منطقه را همزمان با قدرت روایت‌گری شناخت. باید فهمید با چه روشی تاریخ را برای مان نقل می‌کنند، تاریخ چطور بازسازی می‌شود، چطور دستکاری می‌شود. بنابراین اگر از این موضوع آگاهی کسب کنیم، می‌توانیم به امکانات به پرسش کشیدن این نسخه [دروغین] بیاوریم، می‌توانیم این نسخه را زیر علامت سؤال بگذاریم.

برای مثال اسرائیلی‌ها همیشه موفق می‌شوند بقبولانند که این سرزمین، حتی اگر خالی نبوده، از آدم‌هایی پُر بوده که واقعاً ربط یا پیوندی با محل نداشتند، به این ترتیب آنها [فلسطینیان] مشروعیت تقاضا کردن این زمین را از دست می‌دهند. آنها مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند چون که واقعاً ربطی به آنجا ندارند. آنها واقعاً آنجا نبودند، آنها به نوعی عرب بادیه‌نشین، کوچ‌نشین بوده‌اند. و سپس آنها مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند چون که آنها خشونت طلب هستند. و بعد، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آنها مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند برای اینکه مسلمان هستند.

به طور پیوسته برای ما از این اوراق مذهبی و کلمات سرو می‌کنند، تا قانع مان کنند که موافق بودن یا نبودن ما با کارهایی که اسرائیلی‌ها می‌کنند، چندان مهم نیست، چون که در هر صورت در طرف مقابل هیچ فرد دارای مشروعیتی که چیز دیگری پیشنهاد کند وجود ندارد. پس همه چیز بسته به مهر و محبت اسرائیلی‌هاست.

اگر شما با دقت گفتمان (دیسکورس) رایج بعد از توافق نامهء اُسلو را مطالعه کنید، خواهید دید که بحث تنها بر سر واگذاری امتیاز از جانب اسرائیل است. فقط از «اعطای امتیاز» صحبت می‌شود. اسرائیلی‌ها می‌خواهند امتیاز اعطا کنند و شاید صلحی به وجود آید. [چیزی که] اگر روی آن حساب کنیم، هرگز آشتی‌ای به وجود نخواهد آمد. من زمین شما را تصرف کرده‌ام، خانه شما را گرفته‌ام، اما به اندازه کافی بخشنده هستم که بگذارم شما برگردید و صندلی راحتی خودتان را بردارید و بروید جای دیگری مستقر شوید. این واقعاً گفتمان (دیسکورس) مناسبی برای حل یک ستیز نیست، حتی این [گفتمان] از خود اشغال هم تحقیرآمیزتر است.

سؤال: نقطه نظر تاریخ‌دانان فقط می‌تواند سوژ کتیو باشد، نه؟ برای مثال چطور بنی موریس (Benny Morris) و خود شما می‌توانید در مورد رخداد سال ۴۸-۱۹۴۷ هم نظر باشید، و به جمع‌بندی‌های چنین متفاوتی برسید؟

ایلان پایه: ابتدا یک پایه واقعی و مادی وجود دارد که ما همگی باید بشناسیم‌اش. علاوه بر این، خیلی خوب است که بنی موریس بالاخره تصدیق کرده که می‌بایست به گفتن اینکه فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ با کمال میل‌شان رفته بودند، خاتمه داده شود. این بحثی در مورد وقایع [تاریخی] است: آنها با خواست خود رفته بودند یا بیرون رانده شدند؟ در آخر، حسی که از این بحث به جا می‌ماند این است که مهمترین مسئله مطرح نشده است، چرا که می‌دانیم قبل از اینکه مورخین در اسرائیل پیدایشان شود، فلسطینی‌ها اخراج شده بودند.

فقط به این جهت که ما فلسطینی‌ها را باور نمی‌کردیم. پنج میلیون پناهنده فلسطینی مُدام برای ما تکرار می‌کردند: «ما رانده شده‌ایم» و ما پاسخ می‌دادیم: «نه، شما فلسطینی هستید، ما شما را باور نداریم.» در نهایت تنها زمانی آنها را باور کردند که مورخین اسرائیلی مدارکی به دست آوردند که حرف فلسطینیان را تأیید می‌کرد، و گفتند: «شما چه می‌دانید؟ آنها دروغ نمی‌گویند.»

این تنها نخستین قدم بود؛ چون مهم‌ترین چیز دانستن آن نبود که چه چیزی گذشته است، بلکه [مهم دانستن این بود که] چه آموزشی از آن بیرون کشیدیم، و جمع‌بندی‌ها مان چه بوده است. اینجاست که بحث اخلاقی و ایدئولوژیکی مطرح می‌شود. قبولاندن اینکه تاریخ‌دانان فقط باید به وقایع توجه کنند و نباید در مورد پیامدها موضعی عینی (ابژکتیو) بگیرند، کاملن تصنعی است. از سوی دیگر، ما در کارهای موریس می‌بینیم که یک تاریخ‌دان می‌تواند موضع متناقضی بگیرد، در حالی که روی واقعیات همانندی تکیه می‌کند.

او در اولین کتابش می‌نویسد که کمی برای آنچه در سال ۱۹۴۸ گذشته است متأسف است، و در آخرین کتابش [می‌نویسد] که حسرت می‌خورد که اسرائیلی‌ها پاکسازی قومی را به آخر نرسانده‌اند. او مبنای خود را روی یک تحلیل برخاسته از واقعیت می‌گذارد، اما این کتاب‌ها با دو روش متفاوت نوشته شده‌اند. یکی به هیچ وجه ایده پاکسازی قومی را نمی‌پسندد، و دیگری آن را توجیه می‌کند، نه تنها به مثابه یک استراتژی لازم در گذشته بلکه همچنین مانند یک استراتژی عالی در آینده.

سؤال: شما در ۲۰۰۷ به آگست انگلستان نقل مکان کرده‌اید، اما به طور مرتب به اسرائیل بازمی‌گردید، در سال‌های اخیر شرایط در آنجا چطور تغییر کرده است؟

ایلان پایه: تغییر جامعه یهود از درون یک شرط‌بندی پرمخاطره است، چرا که به نظر می‌رسد جامعه پیش از پیش روی مواضع‌اش پا سفت کرده باشد. هر چه بیشتر به این موضوع فکر می‌کنم، بیشتر از تصور برنده شدن در این شرط‌بندی ناامید می‌شوم. امروز در اسرائیل گرایش عمومی به شوینیسم، خود-مرکز-پنداری [قوم محوری] (ethnocentrisme) و تعصب از همیشه بیشتر است. به نظر می‌رسد که زحمت بیهوده‌ای است که تصور کنیم صلح و آشتی امکان‌پذیر است، اگر تنها روی تغییر از درون حساب باز می‌کنیم. با وجود این، به نظر می‌رسد که جوانان اسرائیلی بیش از پیش این قدرت را داشته باشند که از منظر متفاوتی به واقعیت کشورشان بنگرند. تعدادشان هنوز خیلی کم است، اما من خاطره‌ای از چنین پدیده‌ای [که امروز بین جوانان است] در اسرائیل ندارم. با این حال، حتا اگر شانس تغییر جامعه از درون خیلی نحیف است، وجود چنین نسلی به ما اجازه می‌دهد امید داشته باشیم که این نسل بتواند در آینده، با یک فشار بیرونی، جامعه‌ای متفاوت بسازد.

سؤال: در این صورت آیا ما باید تلاش‌هایمان را روی این فشار بیرونی متمرکز کنیم، یا به تلاش برای بحث کردن با اسرائیلی‌ها ادامه دهیم، با این قصد که آنها را مجاب کنیم تا مواضع‌شان را تغییر بدهند؟

ایلان پایه: این مسئله‌ای است که تنها در حد پرسش برای ما مطرح است چون که در میدان عمل، ماشین تخریب یک لحظه هم متوقف نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان به خود اجازه داد بیش از این معطل کرد. زمان به نفع ما نیست. ما می‌دانیم در مدتی که ما در شک و تردید به سر می‌بریم، چیزهای دهشتناکی می‌گذرد. ما همچنین می‌دانیم که بین این چیزها و کسب آگاهی اسرائیلی‌ها پیوندی دوجانبه وجود دارد [به این معنی] که آنها باید بهای آن را به خاطر رفتار خشونت‌بارشان بپردازند. اگر این موضوع برای آنها هزینه‌ای در بر نداشته باشد، حتا فرآیند پاکسازی قومی را سرعت می‌بخشند. بنابراین بر ماست که هم‌زمان با سرعت هرچه تمام‌تر راهی برای پایان دادن به آنچه حتا هم‌اکنون در عرصه عمل جریان دارد، پیدا کنیم. و به فکر استراتژی‌ای باشیم که موانعی در مسیر [تدارک] جنایت‌های آتی ایجاد کند. ما به یک الگوی نیرومند فشار خارجی نیاز داریم، و من فکر می‌کنم که تا آنجا که به جامعه مدنی مربوط می‌شود، جنبش بی‌دی اس [۴] کارآمدترین و حتا مهم‌ترین جایگاه را در ایفای نقش کاتالیزور بر عهده دارد. فکر می‌کنم این دو عامل جمع‌پذیر می‌توانند موفقیت را تضمین کنند. اولین [عامل که] برای فلسطینی‌ها در اولویت است، حل مسئله بازنمایی‌شان است. دومین [عامل]، ناظر بر این ضرورت است که در درون اسرائیل سیستم آموزشی ترتیب داده شود، تا با صرف زمان به اسرائیلی‌ها یاد بدهد که یک واقعیت متفاوت ممکن است و چه بهره‌مندی‌هایی از آن نصیب‌شان خواهد شد. اگر همه این عوامل به درستی جمع شوند، و با روشی پیوسته و هماهنگ در هم تنیده شوند تا سنگ بنای نگرشی کلی‌نگر به مسئله آشتی نهاده شود، حُب با این وصف چیزها می‌توانند تغییر کنند.

سؤال: به عنوان استاد، فکر نمی‌کنید در اسرائیل ارزنده‌تر هستید تا در خارج؟ آیا می‌توانید در بریتانیا [همان] استادی باشید که در اسرائیل هستید؟

ایلان پایه: من به شما می‌گویم، چه در بریتانیا چه در اسرائیل، فکر نمی‌کنم بخواهم یک استاد دانشگاه باشم. دانشگاه‌ها بهترین مکان برای آموزش دادن واقعیت زندگی به آدم‌ها نیستند؛ نه برای گشودن افق‌شان، نه برای تغییر دادن نگاهشان به جهان. دانشگاه‌ها امروز بیش از آنکه [در خدمت] دانش یا آموزش باشند، گذرگاهی اجباری برای پیدا کردن شغل هستند. در همه‌ی حالت‌های ممکن، من در اسرائیل نیز، به روش خودم تدریس می‌کنم، به واسطه‌ی مقالاتی که می‌نویسم یا چندین کنفرانسی که به من اجازه‌ی برگزاری‌شان داده می‌شود. و به اهمیت دنبال کردن این مسئله به خوبی واقفم. من احساس می‌کنم که کار من در بریتانیا تأثیر مهم‌تری روی این «فشار از بیرون» دارد تا روی آموزش. غیرممکن است بتوان کمپین بی‌دی اس را همراهی کرد، بدون اینکه به مردم توضیح داده شود چرا این کمپین لازم است. باید به آنها کوله‌بار تاریخی داد و ابزاری در اختیارشان گذاشت که فهم این جنبش را برای‌شان میسر کند. این روش مشروعیت بخشیدن به این جنبش است. ما به طرز هوشیارانه‌ای هم مدرس و هم اکتیویست هستیم و مهم این است که توازن مناسبی بیابیم تا بتوان زمانی را به هر دوی نقش‌ها اختصاص دهیم. اگر آدم‌ها همه چیز را به سرعت درک نمی‌کنند، نباید بی‌حوصله شد، بلکه برعکس باید صبر فراوانی نشان داد و نقطه نظرمان را دوباره و دوباره توضیح داد، تا جایی که فهمیده شود.

سؤال: مسئله‌ی همبستگی برای من جالب است به ویژه در این زمان. معنی واقعیش چیست؟ همبسته بودن به عنوان غیر-فلسطینی به چه معناست؟ ما با چه کسی همبستگی می‌کنیم؟ به خاطر تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، سؤال دیگری از خودم می‌کنم: تصور کنیم فردی که فلسطینی‌ها را نمایندگی می‌کند، دولتی را روی ۱۱ درصد فلسطین تاریخی می‌پذیرد و تصمیم می‌گیرد سیاست نئولیبرالی در پیش بگیرد. چطور من می‌توانم با چنین تصمیمی اعلام همبستگی کنم؟

ایلان پایه: ابتدا، شما با قربانیان برخی سیاست‌ها و برخی ایدئولوژی‌ها حتی اگر نماینده‌ای نداشته باشند، همبسته هستید. شما با رنج‌شان همبسته هستید، و از قصدشان برای خروج از این رنج پشتیبانی می‌کنید. حالا شما پرسش جالبی را عنوان کردید. من فکر می‌کنم که همبستگی، تا اندازه‌ای، با یک رابطه‌ی دوستی قابل مقایسه است. شما به عنوان دوست می‌توانید به دوستان‌تان بگویید که تلاش‌شان را برای انجام کاری می‌فهمید، اما شما فکر می‌کنید که آنها اشتباه می‌کنند.

ما، که با مردم فلسطین همبسته هستیم، خودمان را با دوستان خوب‌مان که همیشه فرآیند صلح و «راه حل دو دولت» را حمایت می‌کنند، در زوایه می‌یابیم. یکی از چیزهایی که ما باید انجام دهیم، این است که بگوییم که معتقدیم که آنها در اشتباهند.

فرضی که شما در پرسش‌تان طرح می‌کنید، بر مبنای واقعیت نیست. حتی یک فلسطینی پیدا نمی‌شود که این شرایط را بپذیرد. اما با این حال فرض کنیم چنین چیزی شدنی باشد؛ در این صورت، شاید ما باید قطعاً

دوباره به طور کامل به ایده همبستگی فکر کنیم. این‌ها مسائل پایه‌ای هستند که از شرایط [خاصی] بیرون می‌جهد، آنها جدید نیستند. اگر در مورد راه حل دولت واحد یا راه حل دو-دولتی موضعی بگیری، یا در مورد امکانات دفاعی که فلسطینی‌ها می‌باید کسب کنند، خب، شما با سؤالاتی اساسی مواجه هستید که خود فلسطینی‌ها نیز خود را در مواجهه با آنها می‌یابند. اگر شما دیگر این پرسش‌های زنده و مهم را برای خودتان پیش نکشید و موضع نگیرید، شما به همبستگی‌تان خیانت کرده‌اید.

می‌دانم که گاهی اوقات تمایلی ناسیونالیستی وجود دارد که می‌خواهد [بگوید] اگر شما فلسطینی نیستید، نه [دلیلی برای] اظهار نظر دارید و نه [حق] شرکت در بحث. من چنین نظری ندارم. محدودیت‌هایی که بر آدمهای بیرون [از حوزه درگیری] اعمال می‌شوند، کدام‌ها هستند؟ من فکر می‌کنم پاسخی دگم برای این پرسش وجود ندارد. بیشتر اوقات، اگر کسی بگوید که چنانچه شما فلسطینی یا اسرائیلی نباشید، نمی‌توانید از راه حل دولت واحد پشتیبانی کنید، فقط برای این است که بحث را خفه کند. نباید خیلی زمان روی این پرسش تلف کرد. من فکر می‌کنم که همه افرادی که امروز در جریان‌اند، می‌دانند همبسته بودن به چه معناست و این همان چیزی است که به شما اجازه می‌دهد کاری بکنید یا نکنید.

سؤال: از «راه حل» صحبت بکنیم؛ آیا امروز واقعاً بحثی درباره‌ی [انتخاب میان] راه حل دولت واحد یا راه حل دو دولت وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که برای نهادهای بین‌المللی امروز تنها بدیل ممکن در راه حل [ایجاد] دو دولت باشد. زمانی که فقط از یک دولت صحبت می‌شود، مردم ما را خیال‌پرداز (اتویست) یا مخالف خود-تعیین‌یابی یهودیان، خطاب می‌کنند. حتا کسانی که به خودشان نمایندگان سیاسی فلسطین می‌گویند، به‌رغم شرایط حاضر در عرصه واقعیت، به حمایت از راه حل دو دولت ادامه می‌دهند. به عقلانی‌ترین و انسانی‌ترین راه حل که [تشکیل] تنها یک دولت است، هنوز هم اندیشیده نشده است؛ نه به عنوان راه حلی که در مرحله عمل به شکست انجامیده باشد، و نه همچون مسیری برای طی کردن تا بتوان به آن دست پیدا کرد.

ایلان پایه: اینجا به نظر من دو پارامتر مهم مطرح است. اولی مسئله نمایندگی فلسطین است. کسانی که ادعا می‌کنند که فلسطینیان اردن را نمایندگی می‌کنند، خود را به مثابه نماینده تمام فلسطینیان در نظر می‌گیرند. راه حل دو دولت قطعاً برای فلسطینیان اردن خیلی جالب است، این مسئله می‌تواند به عنوان کنترل نظامی زندگی‌شان تعبیر شود. و ما می‌توانیم بفهمیم که آنها چنین چیزی را ترجیح می‌دهند. با این وجود، این مسئله در مورد دیگر فلسطینیان، کسانی که در غزه‌اند، پناهندگان، و کسانی که در اسرائیل زندگی می‌کنند، صدق نمی‌کند.

این یکی از نقاط مشکل‌زاست. برخی گروه‌های فلسطینی باور دارند -به نظرم به اشتباه- که این سریع‌ترین امکانی است که می‌توان به اشغال پایان داد. من چنین فکری نمی‌کنم. توافق‌نامه‌های اُسلو دوام اشغال را تضمین کرده‌اند و نه پایانش را.

دومین پارامتر این است که راه حل دو دولت از یک دسته استدلال پیروی کند. ایده تجزیه، ایده‌ای بسیار غربی است. اختراع استعماری‌ای که [پیش‌تر] در هند و در آفریقا به کار بسته شده است. در حالی که راه حل دو-دولت بدل به نوعی مذهب شده است، از این نظر که حتا دیگر به پرسش هم گرفته نمی‌شود. من شخص در حیرتم که حتا اشخاص بسیار باهوش هم این مذهب را پذیرفته‌اند. اگر شما در مورد عقلانیت این مسئله پرسید، به شما حمله و انتقاد می‌شود. به خاطر همین است که خیلی‌ها در غرب چنین موضعی می‌گیرند. هر چه در عرصه واقعیت بگذرد، نمی‌تواند عقیده آنها را تغییر دهد. با این حال حق با شماست، کافی است ۵ دقیقه به میدان برویم تا دریابیم که هم‌اکنون هم راه حل دو-دولتی در حال اجراست. این رژیم [اسرائیل] است که باید عوض شود. برای اینکه دموکراتیک نیست، رژیم آپارتاید است. لازم نیست که به راه حل دو-دولتی فکر شود، کافی است به امکان‌هایی برای عوض کردن رژیم اندیشیده شود، با روش تغییر روابط بین دو اجتماع و تکان دادن ساختار قدرت موجود.

سؤال: همان‌طور که شما گفتید، تعداد زیادی از افراد خیلی باهوش و عاقل، بی‌وقفه می‌گویند گذر از [وضعیت] دو-دولتی مرحله اجباری و گریزناپذیری است به سمت چیزی بهتر. من در کنفرانس‌های متعدد در مورد این موضوع شرکت کرده‌ام و هنوز نمی‌فهمم چطور این مسئله می‌تواند در عمل ممکن باشد.

ایلان پایه: یک بار دیگر [توضیح می‌دهم]، این مسئله متکی بر نوعی نگاه غربی است که رویکردی به شدت عقلانی به واقعیت دارد. ایده [محوری] این است که تنها می‌شود مدعی چیزی شد که قادر به کسب/داشتن آن هستیم، و نه آن چیزی که می‌خواهیم داشته باشیم. در حال حاضر به نظر می‌رسد که ائتلافی چنان مهم پیرامون راه حل دو-دولتی صورت پذیرفته که مردم [نیز] به آن چسبیده‌اند، بی‌آنکه از ابعاد اخلاقی و روحی آن برآوردی داشته باشند. مثل یک لطیفه یهودی می‌ماند؛ مردی که کلیدش را گم کرده، فقط جایی را می‌گردد که روشن است، نه مکانی که کلیدش را در آنجا گم کرده. راه حل دو-دولتی [در حکم] روشنایی است، نه کلید. روشنایی وجود دارد، یالا بجنیم! مسلمان این مسئله شفافیت است. به ما گفته می‌شود که این ایده‌ای فوق‌العاده منطقی است. حتمن تا حدودی منطقی است. اما کاملن بی‌معنی است چون که هیچ ربطی به ستیز [فلسطین و اسرائیل] ندارد. به ایده‌ای ربط دارد که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بنا نهاده، و می‌خواهد آن را به جهان بقبولاند؛ ما به وسیعترین سرزمینی که اشغال کرده‌ایم نیاز داریم، اما حاضریم با خودمختاری مختصر فلسطینیان در این سرزمین موافقت کنیم. در اسرائیل بحث روی چنین چیزی درمی‌گیرد، و هرگز روی اصول بنیادی بحثی نیست.

اسرائیل همیشه نیازمند حمایت بین‌المللی است، نیاز دارد که سیاست‌هایش توسط جامعه جهانی تأیید شود. اسرائیلی‌ها همچنین به یک نماینده فلسطینی هم نیاز دارند. در سال ۱۹۹۳ او ال پی [۵] آنها را به خاطر نگر داشتن بخش کوچک خودمختار در غرب اردن و واگذاردن باقی مناطق، شگفت زده کرد. بفرمایید، این است راه حل دو-دولتی که به عنوان تنها راه چاره به ما می‌فروشدند. مشکل اینجاست که هیچ فلسطینی نمی‌تواند در چنین شرایطی زندگی کند. در عین حالی که ستیز ادامه می‌یابد.

سؤال: الان ده سال است که ادوارد سعید (Edward Said) در گذشته؛ او به همراه محمود درویش (Mahmoud Darwish)، یکی از آخرین الگوها برای مردم فلسطین بوده است. می‌دانم که شما او را خوب می‌شناختید. خوب، آیا می‌توانید چند کلمه‌ای در مورد دوست‌تان ادوارد سعید و نقشی که ایفا کرده است، بگویید؟

ایلان پایه: دل‌مان بسیار زیاد برایش تنگ می‌شود، او یکی از درخشان‌ترین روح‌ها در دومین نیمه قرن بیستم بود. من فکر می‌کنم که او تنها الهام‌بخش فلسطینی‌ها نیست، بلکه ما همگی در حوزه‌های دانش، اخلاق، کنش‌گری (اکتیویسم) ملهم از او هستیم. نبود نگاه تاریخی‌اش را و جای خالی توانایی‌اش را در تحلیل چیزها در کلیت‌شان، حس می‌کنیم. زمانی که کسی مانند او در میان ما نیست، کسی که قادر به انجام چنین تحلیل جامعی باشد، خود را مدیون افرادی می‌بینیم که از واقعیت تکه‌تکه شده‌ای که اسرائیل در مورد فلسطینی‌ها به خوردمان می‌دهد، یک واقعیت ثابت [و یکه] می‌سازند. آنچه ما باید انجام دهیم، و این کار به طور زیبایی گرامی داشتن ادوارد هم خواهد بود، عبور از بخش‌بندی روشن‌فکرانه، فیزیکی و فرهنگی است که اسرائیل به ما، به ما اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، تحمیل می‌کند، و باید هر کاری برای بازگشتن به چیزی ارگانیک‌تر، عمیق‌تر و پایه‌ای‌تر انجام دهیم، تا آینده مشترکی برای سومین نسل استعمار یهود و فلسطینیان بومی میسر بشود.

سؤال: آخرین سؤال، ایلان، آیا در حال حاضر شما روی یک کتاب جدید کار می‌کنید؟

ایلان پایه: در واقع روی تعدادی کتاب. یکی زمستان بعدی بیرون می‌آید با عنوان «ایده‌های اسرائیل» [۶]، که مطالعه‌ای تاریخی درباره تولید دانش در اسرائیل است. دیگری که تاریخ اسرائیل در اشغال غرب اردن را تحلیل می‌کند و عنوانش «آبر زندان فلسطین» است، در سال ۲۰۱۵ بیرون خواهد آمد.

بهمن ۹۲

* * *

منبع: این متن در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۳ در وب‌سایت UJFP (اتحاد یهودیان فرانسه برای صلح) منتشر شده است

<http://lemuradesoreilles.org>

توضیحات اضافه شده توسط مترجم در کروشه [] آمده‌اند.

* از میان کتاب‌های نویسنده:

«پاکسازی قومی در فلسطین»، یادداشت: جراحی بین واقعیت و بازنمایی.

«یک زمین برای دو مردم، تاریخ فلسطین مدرن»، یادداشتی در خوانش: یک تاریخ در رد اصل نقطه نظرات ناسیونالیست، قومی یا مذهبی، تاریخی در رد تقدم دیدگاه‌های ناسیونالیستی، قومی یا مذهبی.

پانوشتها:

[۱] می‌توان آن را چنین ترجمه کرد «خارج از قاب»، این کتاب به فرانسه ترجمه نشده است. باید به یادداشت که زیرعنوان کتاب چنین است: مبارزه برای آزادی آکادمیک در اسرائیل.

[۲] جنبش فعال شبه‌نظامی اسرائیلی تحت قیمومیت بریتانیا بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۸، که بعدها به نیروی دفاع اسرائیل بدل شد و (IDF).

[۳] نام واقعی‌اش آشر گینزبورگ (Asher Ginzburg)

[۴] (BDS) بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم، به دعوت جامعه مدنی فلسطین در سال ۲۰۰۵. برای آشنایی با این جنبش برای مثال به [این متن](#) رجوع کنید.

[۵] (OLP) سازمان آزادی فلسطین

[۶] در انتشارات ورسو (VERSO)